

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

جریان تزام در احکام عقلیه

ممکن است یکی از فرق‌های بین تعارض و تزام را در این مطلب جستجو کنیم که بگوئیم بین دو دلیل عقلی قطعی، تعارض معقول نیست اما تزام ممکن است.

در مباحث گذشته و در اوایل بحث تعادل و ترجیح - جلسه دوم - و همچنین در برخی بحث‌های دیگر به علت عدم جریان تعارض اشاره کردیم و گفتیم اگر عقل به ملاکی قطع به حکمی پیدا کرد، محال است که بگوئیم همین عقل به ملاک دیگر، قطع به خلافتش پیدا می‌کند. در کتاب منهاج الاصول و در توضیح کلام مرحوم عراقی گفته‌اند «التعارض إنما يتصور في الدليلين الظنيين لا بين الدليلين العقليين القطعيين إذ لا يعقل التعارض بينهما و إلا لزم أن يحكم العقل بثبوت المتناقضين». احکام عقلیه ملاک دارد و محال است بگوئیم در یک موضوع عقل به يك ملاک قطع به وجوب و به ملاک دیگر قطع به حرمت پیدا می‌کند^[1].

به نظر ما در احکام عقلیه تزام راه دارد و یکی از فوارق بین تعارض و تزام است یعنی هر دو در احکام لفظیه جریان دارد اما در ادله عقلیه فقط امکان جریان تزام وجود دارد. مثلاً از يك طرف و با قطع نظر از شرع، کسب درآمد امری است که عقلاً لازم است چون می‌خواهد زندگی خودش و عائله‌اش را اداره کند.

از يك طرف انسان برای این درآمد باید متحمل ضررهایی بشود که عقل می‌گوید این ضرر را تحمل پیدا نکن و آن را دفع کن. در این موضوع، بین دو حکم عقلی تزام واقع می‌شود و در نتیجه عقل می‌گوید اگر غرضِ اهم در کار است، او مقدم است.

در باب ضرب یتیم هم همینطور است. از یک طرف عقل، حکم به قبح ضرب یتیم و از طرف دیگر حکم به لزوم تحصیل علم برای او می‌کند. اگر در جایی کسی باید یتیم را بزند تا درس بخواند با قطع نظر از ادله‌ی نقلیه، تزام بین قبح ضرب یتیم و لزوم تحصیل علم که هر دو حکم عقلی است واقع می‌شود.

تا اینجا نتیجه‌ی بحث این شد که در دو واجب ضمنی به نظر ما تزام جریان پیدا می‌کند و این بیان‌هایی که آقایان ذکر کردند، ملاحظه فرمودید که مواجه با خدشه است. در صورت جریان تزام ما از مرجحات چهارگانه‌ی تزام فقط اهم و مهم را پذیرفتیم در نتیجه اگر دو واجب ضمنی مساوی بودند حکم به تخییر می‌شود و اگر یکی اهم بود - چه مقدم و چه مؤخر - همان باید اخذ شود. این مقتضای قواعد اصولی است و به نظر ما از روایات هم نمی‌شود در این مورد نکته‌ی خاصی را استفاده کرد، لذا فروع مختلفی که در عروه مطرح بود باید با همین مبنای اصولی مورد بررسی قرار بگیرد.

سیر بحث از ابتدای تعادل و تراجیح این بود که ابتدا تعریف تعارض را بررسی کردیم. سپس مواردی مثل ورود، حکومت و موارد جمع عرفی که تعارض نیست را بحث کردیم. در ادامه وارد فرق میان تعارض و تراحم شدیم و فرقه‌های مختلفی بین تعارض و تراحم گفتیم و بعد وارد مرجحات باب تراحم شدیم و این مرجحات را بحمدالله تمام کردیم. تراحم تنبیهاتی دارد که این تنبیهات را مطرح می‌کنیم و ان شاء الله وارد بحث از احکام تعارض می‌شویم.

تنبيه اول (تنافی دائمی یا اتفاقی در تراحم)

موضوع تنبيه اول این است که آیا تنافی، در تراحم باید اتفاقی باشد و در نتیجه اگر مورد تنافی دائمی بود باید حکم به تعارض کنیم؟ به عبارت دیگر آیا یکی از شرایط باب تراحم این است که تنافی بین متعلقین دلیلی باشد مثلاً شخص به مسجد رفت و تصادفاً دید مسجد نجس است در نتیجه هم صلاة و هم ازاله نجاست از مسجد بر او واجب است در حالیکه بین صلاة و ازاله نجاست تنافی دائمی نیست ولی اگر این تنافی دائمی شد مسئله حتماً به باب تعارض می‌رود.

این تنبيه می‌تواند یکی دیگر از فرق‌های بین تعارض و تراحم باشد که بگوئیم در تعارض، تنافی بین المتعلقین دائمی اما در تراحم، تنافی بین المتعلقین اتفاقی.

کلام مرحوم نائینی

در این تنبيه مرحوم محقق نائینی (اعلی الله مقامه الشریف) مطلبی را از کاشف الغطا نقل و سپس اشکال می‌کند. می‌فرماید، کاشف الغطا در مسئله جهر و اخفات و هكذا در مسئله قصر و اتمام در مورد کسی که جاهل به حکم است^[2] گفته اگر کسی که باید نمازش را جهری بخواند عمداً اخفاتی خواند یا اگر باید اخفاتی بخواند عمداً جهری خواند یا باید قصر می‌خوانده ولی تمام خواند و یا باید تمام می‌خوانده ولی قصر خواند را می‌توان از راه امر ترتبی^[3] درست کرد و همینطور سایر فروض مثلاً در قصر و اتمام بگوئیم يجب علیه الاتمام اما حالا جاهل به حکم بوده و عمداً نمازش را قصر خوانده این را از راه ترتب درست کنیم و بگوئیم نمازش باطل نیست و نیاز به اعاده ندارد^[4].

عبارت فوائد الاصول این است «امّا تصحیح عبادة الجاهل بالجهر و الإخفات و القصر و الإتمام، بالخطاب الترتبی» که این تصحیح را کاشف الغطا انجام داده «فلا يمكن».

در اجود التقريرات می‌گوید «الأمر الثاني انه ذهب كاشف الغطاء «قدس سره إلى ان صحة الجهر في موضع الإخفات جهلاً» کسی جهل دارد به اینکه نماز ظهر باید اخفاتها خوانده شود جهرأ می‌خواند و بالعکس «انما هي من باب الخطاب الترتبی».

در ادامه می‌فرماید مرحوم کاشف الغطا با خطاب ترتبی «دفع الإشكال المعروف من ان صحة العبادة المأتی بها جهرأ أو إخفاتاً كيف يجتمع مع استحقاق العقاب على ترك الآخر». در باب جهر و اخفات گفته‌اند اگر کسی به جهل نماز جهری را اخفات خواند و بالعکس، نمازش صحیح است اما استحقاق عقاب هم دارد و این يك اشکالی است که در آنجا مطرح است. بعد نائینی می‌گوید کاشف الغطاء دو مطلب یعنی صحت مأتی بها و جمع بین این و بین مسئله استحقاق عقاب را می‌خواهد از راه امر ترتبی درست کند^[5].

نائینی در مقام اشکال می‌گوید امر ترتبی در جایی که بین دو متعلق تنافی و تضاد دائمی باشد امکان دارد در حالیکه اینجا ترتب

اصلاً معنا ندارد. در فوائد می‌گوید اما تصحیحی که کاشف الغطاء انجام داده « فلا يمكن، لأنَّ التَّضَادَّ بين القصر و الإتمام و الجهر و الإخفات يكون دائماً»، ترتب در جایی است که تضاد بین دو متعلق اتفاقی باشد مثلاً در بین صلاة و ازاله که تضاد اتفاقی است ممکن الترتب اما بین جهر و اخفات یا قصر و اتمام که تضاد دائمی است ترتب امکان ندارد.

در ادامه دو مطلب یا دو دلیل را ذکر می‌کنند:

الف- جایی که تضاد دائمی است حتماً منتهی به تنافی در مقام جعل می‌شود و محل اجرای تعارض است. دلیلشان هم ضرورت است «ضرورة أنه لا معنا بجعل حکمین فعلیین متضادین دائماً» در دو فعلی که تضاد دائمی دارد معقول نیست که مولا دو جعل برای آن دو فعل داشته باشد.

ب- دو جور ضدان داریم 1- ضدانی که لا ثالث لهما 2- ضدانی که لهما ثالث. ایشان می‌گوید اگر کاشف الغطاء در ضدانی که لا ثالث لهما بخواهد امر ترتبی درست کند مستلزم تحصیل حاصل است یعنی معنی ندارد که شما بگوئید برای تو واجب است جهر بخوانی و اگر جهر نخواندی يجب عليك الاخفات چون اگر جهر نخواند خود به خود اخفات می‌شود یا اگر قصر نخواند خود به خود اتمام می‌خواند^[6].

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ منهاج الأصول، ج4، ص: 90.

[2] □ یعنی نمی‌داند که باید نماز ظهر را باید اخفاتی خواند و عمداً و از روی اختیار جهری می‌خواند

[3] □ در صورت پذیرش امر ترتبی، ترتب یعنی وقتی مولا می‌گوید يجب عليك الاخفات في صلاة الظهر و تو نسبت به حکم جهت داشتی و جهرأ خواندی، بگوئیم جهر هم امر دارد. چون در امر ترتبی باید برای تصحیح فعل دوم امر درست کنیم یعنی اگر چه باید اهم را انجام می‌داد و با فعلیت اهم مهم فعلیت نداشت اما حالا که با اهم را مخالفت و عصیان کرد و مهم را انجام داد مهم نیز امر ترتبی دارد.

[4] □ در اتمام فی موضع القصر اختلاف وجود ندارد ولی در قصر فی موضع الإتمام اختلاف است.

[5] □ أجدو التقريرات، ج1، ص: 310: الأمر الثاني انه ذهب كاشف الغطاء قدس سره إلى ان صحة الجهر في موضع الإخفات جهلا و بالعكس كذلك انما هي من باب الخطاب الترتبي و به دفع الإشكال المعروف من ان صحة العبادة المأتى بها جهرأ أو إخفاتاً كيف يجتمع مع استحقاق العقاب على ترك الآخر.

[6] □ فوائد الاصول، ج1، ص: 371 و 372: اما تصحيح عبادة الجاهل بالجهر و الإخفات و القصر و الإتمام، بالخطاب الترتبي فلا يمكن، لأنَّ التَّضَادَّ بين القصر و الإتمام و الجهر و الإخفات يكون دائماً.